

فصلنامه آیین حکمت

سال اول، پاییز ۱۳۸۸، شماره مسلسل ۱

نفس الامر

حسن معلمی*

در این مقاله، معانی مختلف نفس الامر و دیدگاه‌های مطرح درباره آن، نقد و بررسی شده است. نظر نهایی این است که نفس الامر مساوی با واقع قضایاست و واقع قضایا به حسب گزارش و حکایات آنها متفاوت و متناسب با آنهاست. قضایای وجودی، گزارشگر و حاکی از ثبوت و وجود، نفس الامر متناسب با خود دارند که واقع آنها ثبوتی و وجودی است و قضایای سالبه، عدمی و گزارشگر از عدم و محال، واقع و نفس الامر متناسب با خود را دارند که همان عدم، عدمی و محال است و هیچ ضرورتی ندارد که نفس الامر را مساوی با ثبوت و یا وجود قلمداد کنیم تا در قضایای عدمی دچار محذور بشویم و نه تنها ضرورتی ندارد، لوازم باطلی به دنبال دارد که در مقاله بدان اشاره می‌شود.

واژه‌های کلیدی: نفس الامر، واقع، نفس الشیء، عقل فعال، مراتب علم الاهی،

ثبوت مطلق، فرض ثبوت محکیات، واقع بالمعنی الاعم.

طرح مسأله

در باب معرفت حقیقی، یکی از تعاریف مشهور و مورد قبول فلاسفه مسلمان عبارت است از «یقین و یا علم مطابق با واقع»؛ یعنی اولاً، علم و یقین باشد، نه ظن و گمان و شک؛ ثانیاً، مطابق با واقع باشد. بعد در توضیح مطابقت با واقع و اینکه منظور از واقع چیست، بحث نفس الامر مطرح شده است. در واقع نفس الامر، معنای توسعه یافته واقع است و واقع نیز اعم از واقع خارجی و ذهنی، مادی و مجرد، امکانی و وجوبی و حتی وجودی و عدمی است.

توضیح مطلب اینکه، وقتی گفته شد معرفت حقیقی، علم و یا یقین مطابق با واقع است، در قضایایی همچون «آسمان آبی است»، «هوا ابری است»، «باران می آید» و امثال آن، واقع همان خارج جسمانی است؛ یعنی خارج از ذهن و فکر ما و موجود در اطراف ما؛ ولی واقع در قضایایی همچون «اجتماع نقیضین محال است»، «شریک خداوند معدوم است»، «مفهوم انسان کلی است» و حتی «خداوند موجود است» یک امر مادی و جسمانی نیست؛ بلکه یا امر عدمی است، یا موجودی ذهنی و درونی و یا موجودی مجرد و فوق زمان و مکان. در اینجاست که فلاسفه برای اینکه تعبیری اعم به کار برده باشند، از لفظ «نفس الامر» استفاده کرده اند و واقع همه قضایا را «نفس الامر» خوانده اند و منظور آنها نیز عبارت بوده است از «الشیء فی نفس ذاته»، «الشیء فی نفسه»، «ذات الشیء فی نفسه» و امثال آن.

به دنبال این مطلب، حدود ده تفسیر و یا بیشتر در باب نفس الامر مطرح شده است که ما ابتدا تفاسیر مختلف در باب نفس الامر را مطرح می کنیم و سپس به

نقد آنها پرداخته، تفسیر مورد قبول را ارائه می‌نماییم.

تفاسیر «نفس الامر»

۱. عقل فعال

یکی از تفاسیر در باب نفس الامر عبارت است از «عقل فعال یا صور علمی عقل فعال». محقق طوسی، نفس الامر همه قضایای صادق را صور منقوش در عقل فعال می‌داند؛ زیرا همه علوم و صور علمی عقل فعال مطابق با واقع است و هر علمی مطابق با آن صور باشد، مطابق با واقع است و بعضی از بزرگان بر این مطلب برهان اقامه کرده‌اند. (حلی، ۱۴۰۷: ۴۶)

نقد: اولاً، درباره صور علمی عقل فعال که باید مطابق با واقع باشد، نقل کلام می‌کنیم که واقع آنها چیست؟ ثانیاً، بحث ما در مطلق قضایا و حتی قضایای بدیهی است که از رهگذر آنها موجودات مجرد و مادی، عقول و امثال آن اثبات می‌گردند و قبل از اثبات عقل فعال، بحث مطابقت قضایای بدیهی با واقع مطرح است و واقع آنها باید با قطع نظر از مسائل هستی‌شناسی تبیین گردد و نباید مباحث معرفت‌شناختی و امدار مباحث هستی‌شناسی در اساس و اصول خود باشند. ثالثاً، اگر بتوان با مبادی عالی، مشکل مطابقت را حل کرد، علم حضرت حق بر صور عقل فعال ترجیح دارد؛ چنانکه در سخن بعضی از عرفا مطرح شده است.

۲. علم الاهی

بعضی دیگر از اندیشمندان علاوه بر عالم عقل و عقل فعال، علم الاهی را در

تفسیر نفس الامر پیشنهاد کرده‌اند؛ یعنی از آنجا که علم الاهی، عین ذات حق است و ذات حق نیز بسیط الحقیقه می‌باشد «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» و ذات حق، مرتبه حقیقی همه حقایق مادون است؛ پس واقع حقیقی همه حقایق و واقعیات، حضرت حق است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۶/۲۶۱، ۲۶۲ و ۲۷۰؛ آشتیانی، ۱۳۵۲: ۲۸۸ - ۲۹۰)

توضیح آنکه، در مراتب علی و معلولی، هر علتی همه کمالات مادون را به نحو اعلا و اتم دارد و حقیقت کمالات مادون خود است و مادون، رقیق و سایه حقایق مافوق است. حضرت حق نیز که علت العلل همه هستی است. همه حقایق و کمالات مافوق را به نحو اعلا و اشرف دارد و «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» و به همین دلیل، حضرت حق، حقیقت همه اشیاء و اشیاء رقیق حضرت حق هستند و حضرت حق به ذات خود علم دارد؛ پس واقع حقیقی همه حقایق و واقعیات، حضرت حق و علم اوست پس نفس الامر همه قضایای حق و صادق، ذات و علم حضرت حق است.

نقد: در نگاه هستی‌شناسی، همه مطالب مذکور صحیح است؛ ولی در نگاه معرفت‌شناسی ما را دچار دور خواهد کرد و مقام اثبات و ثبوت نیز خلط می‌گردد.

توضیح آنکه، شکی نیست که همه حقایق عالم، متعلق علم الاهی است و حضرت حق به همه اسرار و خفایای هستی آگاه است و هر علمی مطابق با علم حضرت حق باشد، علم مطابق با واقع است. همچنین روا نیست در اینکه خداوند، واجد حقایق همه مادون به نحو اعلا و اشرف است و بسیط حقیقی و

حاوی کمال همه حقایق است، تردید کنیم؛ ولی روشن است که اولاً، علم حضرت حق نیز مطابق با واقع است و واقع می‌طلبد و ثانیاً، بحث ما در مقام اثبات و معرفت‌شناسی است و قبل از اثبات حضرت حق، صفات و ویژگی‌های او باید مطابقت قضایای بدیهی با واقع احراز گردد و در این مرحله از بحث، رفتن به سراغ مباحث هستی‌شناسی ما را دچار ذور خواهد کرد و این خلط مرحله اثبات و ثبوت خواهد بود. ثالثاً، ذات حضرت حق، واجد کمالات مادون است، نه اشخاص مادون؛ مگر براساس یک بحث عرفانی و قول به وحدت شخصی وجود که در آن صورت نیز تعیین غیر از صاحب تعیین است و مشکل معرفت‌شناسی پاسخ داده نمی‌شود.

۳. عالم اعلی، عالم مجردات، عقل اول

در کلمات عرفا گاهی، نفس الامر عالم اعلا و در مواردی عقل اول محسوب شده است و در بعضی عبارات، مراتب وجود و عوالم وجود مطرح شده است. (ابن ترکه، ۱۳۶۰: ۳۰ و ۱۴۶) با توجه توضیحات قبل در باب عقل فعال و یا علم الاهی از توضیح موارد مذکور بی‌نیاز هستیم.

نقد: مباحث موجود در کلمات عرفا به‌عنوان مباحث هستی‌شناسی، مطالب درست و تمامی است؛ ولی پاسخگوی مباحث معرفت‌شناسی نیست؛ چنانکه در نقد قبلی گذشت.

۴. شیء فی حد ذاته

نظریه محقق لاهیجی در ضمن شرح سخن محقق طوسی در باب نفس الامر چنین است: «نفس الامر یعنی خود شیء فی حد ذاته» و معنای اینکه گفته می‌شود «شیء در نفس الامر موجود است» عبارت است از «شیء در مرتبه ذات خود تحقق دارد» و معنای آن این است که شیء با قطع نظر از فرض فارض و اعتبار معتبر موجود است؛ اعم از آنکه وجود در خارج باشد یا در ذهن و صرف اینکه موجود در ذهن باشد، مستلزم فرض فارض بودن نیست؛ زیرا نفس الامر اعم از خارج و ذهن است. مثلاً کلیت مفهوم انسان ذهنی است؛ ولی نفس الامری و واقعی است؛ در حالی که زوجیت عدد پنج ذهنی است؛ ولی نفس الامری نیست؛ زیرا با فرض فارض محقق شده است و بدون فرض فارض هیچ واقعیتهایی ندارد. (بی تا: ۱۲۲)

درواقع نفس الامر هر قضیه صادق، عبارت است از آنچه این قضیه از آن حکایت می‌کند این همان حقیقت واقع محکی است؛ اعم از اینکه امر خارجی باشد، مثل طلوع خورشید یا حقیقتی ذهنی باشد، مثل کلیت مفهوم انسان. هر دو حقیقی و نیز بدون فرض فارض واقعی هستند؛ ولی زوج بودن عدد پنج فقط فرضی است و واقعی نیست. محقق قوشچی و مرحوم میرداماد نیز همین تفسیر را پذیرفته‌اند. (قوشچی، بی تا: ۵۶؛ میرداماد، ۱۳۵۲: ۲۰)

مرحوم علامه به این نظریه اشکال کرده است که در قضایای عدمی، شیء فی حد ذاته نداریم؛ زیرا عدم، ذاتی را ندارد و نیستی است. (بی تا: ۱۵ و ۱۶)

پاسخ این اشکال روشن است؛ زیرا حقیقت و واقعیت هر چیز به حسب خود

آن است «واقعیة کل شیء بحسبه» نفس الامر امور عدمی همان عدم آنهاست؛ نفس الامر در مثال «نوه جعفر معدوم است» یا «شریک الباری معدوم است» محکی و واقع آنهاست فی حدنفسه و با قطع نظر از فرض فارض که همان نبود نوه جعفر و نبود شریک الباری در خارج است که یک امر عدمی است. نباید واقع را فقط ثبوتی بدانیم تا مجبور باشیم برای هر نفس الامری ثبوت درست کنیم؛ کاری که مرحوم علامه در تفسیر خود از نفس الامر ارائه داده است.

۵. خارج ظرف انعقاد قضیه

مرحوم مدرس زنوزی، نفس الامر هر قضیه را خارج ظرف انعقاد قضیه می‌داند؛ یعنی هرچه قضیه از آن حکایت می‌کند، نفس الامر آن است؛ اعم از اینکه قضیه از خارج ذهن یا درون ذهن یا حتی امور عدمی و یا حتی از یک قضیه دیگر حکایت کند. مهم این است که محکی قضیه صادق، نفس الامر همان قضیه است. (۱۳۷۶: ۱۶۶)

۶. ثبوت مطلق (اعم از وجود و ماهیت، معقولات ثانی فلسفی و منطقی)

مرحوم علامه طباطبایی بعد از اثبات اصالت وجود، اموری را بر آن متفرع کرده‌اند. از جمله مسأله نفس الامر و اینکه «نفس الامر مساوی با مطلق ثبوت است».

توضیح مطلب اینکه وجود اصیل است و ثبوت حقیقی از آن اوست و به تبع آن، عقل انسان برای ماهیات، یک ثبوت اعتبار می‌کند؛ زیرا ماهیات اعتباری

هستند و اسناد آنها به خارج نیز مجازی است.ⁱ از طرف دیگر، عقل انسانی اضطراراً برای معقولات ثانی فلسفی و منطقی نیز یک ثبوت اعتبار می‌کند. پس یک ثبوت حقیقی داریم که وجود است و یک ثبوت اعتباری که برای ماهیات و معقولات ثانی فلسفی و منطقی است و ثبوت عام، اعم از اعتباری و حقیقی، مساوی نفس الامر یا همان مطلق ثبوت است. با این حساب، نفس الامر شامل قضایای صادق، چه ذهنی و چه خارجی و حتی قضایایی که نه در ذهن و نه در خارج مطابق ندارند نیز می‌گردد. (بی‌تا: ۱۵) قضایای کلی علاوه بر نفس الامر بمعنای مذکور، مطابق با صور علوم حضوری در موجود مجرد عقلانی نیز هستند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۶/۲۶۱ و ۷/۲۶۲؛ ۲۷/۷) تعلیقه).

نقد: اولاً، ثبوت ماهیات، اعتبار محض نیست. ثانیاً، ثبوت معقولات ثانی فلسفی و منطقی نیز اعتبار محض نمی‌باشد؛ بلکه چه ماهیات و چه معقولات، تحقق عینی ندارند؛ ولی به عین «وجود» که اصیل است، موجودند. ثالثاً، این ثبوت اعتباری موجب می‌شود همه قضایای فلسفی، اعتباری محض گردند و سفسطه در کل فلسفه و منطق جریان یابد. و این دو علم، که از حقایق مربوط به خود سخن می‌گویند، باطل و عاطل می‌باشند. رابعاً، هنوز مشکل

i. اسناد ماهیات و معقولات ثانی فلسفی به خارج مجاز نمی‌باشد؛ بلکه اگر کسی برای ماهیات تحقق عینی قائل باشد و وجود عینی به آنها اسناد بدهد، مجازگویی کرده است؛ ولی اگر وجود را به آنها متصف کند، این اتصاف حقیقی است، مثل انصاف جسم به سطح یا وجود به وحدت و یا حتی اتصاف ذات حق به صفات حق.

نفس الامر حل نشده است؛ زیرا در قضایای عدمی مشکل همچنان باقی است که آیا قضیه «شریک الباری معدوم است» صادق است یا کاذب؟ قطعاً صادق است؛ حال مطابق آن یک ثبوت است یا یک نبود؟ اگر ثبوت است؛ ثبوت واقعی است یا ثبوت فرضی؟ اگر واقعی است پس شریک الباری موجود است یا چیزی موجود است که شریک الباری به اعتبار آن نفس الامر دارد که هر دو سخن باطل هستند و اگر ثبوت فرضی است، چه حاصلی دارد؟

ممکن است گفته شود منظور مرحوم علامه این است که اساساً از عدم نمی توان گزارشی داد، مگر آنکه ثبوتی برای آن فرض کرد و این ثبوت مفروض «محکی» نمی باشد؛ بلکه «ابزار حکایت» است. در این صورت نزاعی نیست و قول مختار درست خواهد بود که نفس الامر اعم از وجود و عدم است.

۷. ظرف ثبوت عقلی محکیات

منظور از نفس الامر در غیر از واقعیات خارجی و عینی، ظرف ثبوت عقلی محکیات است که در موارد مختلف فرق می کند. در مواردی مرتبه خاصی از ذهن است، مثل قضایای منطقی و در مواردی ثبوت خارجی مفروض است، مانند محکی قضیه «محال بودن اجتماع نقیضین» و در مواردی بالعرض به خارج نسبت داده می شود، مثل «عدم العلة علة لعدم المعلول». (مصباح یزدی، ۱۳۶۶: ۲۲۴/۱)

نقد: اولاً، مشکل قضایای عدمی هنوز حل نشده است. ثانیاً اگر محکی قضیه «اجتماع نقیضین محال است» ثبوت فرضی باشد، پس این قضیه از یک واقع فرضی حکایت می کند و کل قضیه نیز یک امر اعتباری و ذهنی می شود و

بدیهی‌ترین قضایا و أمّ القضا یا اعتبار معرفت‌شناسی خود را از دست می‌دهد، مگر آنکه توجیهی که برای فرمایش علامه بیان شد را در اینجا بیان کنیم که در آن صورت، مطابق این قضیه و همه قضایای عدمی همان عدم خواهد بود؛ لکن عدم‌ها مثل وجودها دو قسم هستند: عدم‌های ممکن و عدم‌های محال. پس باز قول حق همان است که نفس الامر را اعم از وجود و عدم می‌داند که توضیح آن خواهد آمد.

۸. واقع هر شیء بحسب خودش است. (در امور وجودی، وجود و در امور عدمی، عدم)

نفس الامر هر چیز، واقع همان چیز است و واقع شیء گاهی امر خارجی است، گاهی ذهنی، گاهی عدم، گاهی عدمی و گاهی محال. (مطهری، ۱۴۰۴: ۴۱۳/۲ و ۴۱۴؛ مصباح یزدی، ۱۴۰۵: ۳۶ و ۳۷)

بررسی: بزرگان در این قول تصریح به امور عدمی ندارند؛ ولی می‌توان آن را از کلمات آنها اصطیاد کرد و این قول با این تفسیر، سخن درستی است.

۹. واقع و نفس الامر، اعم از وجود و عدم، وجودی و عدمی، ذهنی و خارجی، درونی (درون نفسی) و برونی، مادی و غیر مادی است.

نفس الامر و واقع در قضیه را باید براساس حکایت قضیه ارزیابی کرد؛ اگر قضیه، گزارش از وجود یک چیزی باشد، واقع آن وجودی است. اگر از وجود خارجی گزارشی دارد، واقع آن وجود خارجی است و اگر از وجود ذهنی، مثل مفاهیم منطقی گزارش می‌دهد، واقع آن ذهنی است، اگر از عدم و نبود چیزی

گزارشی می‌دهد، واقع و نفس‌الامر آن همان نبود و عدم است؛ نه اینکه قضیه از عدم زید گزارش بدهد و ما واقع و نفس‌الامر آن را ثبوت بدانیم که البته این تناقض است. قضیه «نوه جعفر در خارج معدوم است» از عدم وجود نوه جعفر در خارج گزارش می‌دهد؛ حال ما بگوئیم نفس‌الامر این قضیه یک ثبوت است. اگر آن ثبوت واقعی باشد، بین حاکمی و محکی تناقض پیدا می‌شود. و اگر فرضی باشد، آن قضیه ساخته ذهن می‌شود و ارزشی ندارد؛ علاوه بر اینکه باز هم خلاف حکایت قضیه است.

نتیجه

حاصل آنکه نظریه‌های «ظرف خارج انعقاد قضیه» و «الشیء فی حد نفسه» و «واقعیة کلی شی بحسبه» به نظر نهم باز می‌گردند و نظریه‌های قابل قبول هستند و حاصل همه آنها و تکمیل و تصریح به نکات مبهم و مطوی آنها نظریه نهم می‌باشد و نظریات دیگر در باب نفس‌الامر مشکل را حل نمی‌کنند؛ بلکه مشکلات فراوانی در معرفت‌شناسی ایجاد می‌کنند.

منابع

- ابن ترکه، ۱۳۶۰ ش، تمهید القواعد، مقدمه و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- آشتیانی میرزا مهدی، ۱۳۵۲ ش، تعلیقہ بر شرح منظومہ، زیر نظر مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۷، کشف المراد، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۹۸۱ م، الاسفار الاربعه، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- طباطبایی سید محمد حسین، بی تا، نہایۃ الحکمہ، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعه المدرسین.
- عبدالرزاق لاهیجی، شوارق الالهام، بی جا، بی نا.
- قوشچی، بی تا، تجرید العقائد، قم: بیدار.
- مدرس زنوزی آقا علی، ۱۳۷۶ ش، بدایع الحکم، مقدمه و تنظیم احمد واعظی، تهران: انتشارات الزهراء.
- مصباح محمد تقی، ۱۳۶۶، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۴۰۵ ق، تعلیقہ علی نہایۃ الحکمہ، قم: مؤسسه فی طریق الحق.
- مطهری، مرتضی، ۱۴۰۴، شرح مبسوط منظومہ، تهران: حکمت.
- میرداماد، ۱۳۵۲ ش، قبسات، تهران: دانشگاه مک گیل، مؤسسه مطالعات اسلامی.